**متن سخنرانی محسن ابراهیمی در میز گرد "آینده ایران" در تورنتو**

**در تاریخ شنبه 19 نوامبر 2016 برابر با 29 آبان 1395**

تیتر مورد نظر من اپوزیسیون و تعریف منافع ملی است به این دلایل ساده:

1) "منافع ملی" از آن گفتمانهای سیاسی است که ظاهرا همه محتوایش روشن است، در ردیف مقدسات و تابوهای سیاسی است و غیر قابل نقد. حکومتها چه در دوره قبل و چه الان با چماق "منافع ملی در خطر است" اعتراضات مردم را سرکوب کرده اند.

2) در صحنه سیاسی ایران "منافع ملی" به یک گفتمان ایدئولوژیک - سیاسی تبدیل شده است که با رجوع به آن بخشی از نیروهای اپوزیسیون حتی مماشات با جمهوری اسلامی را توجیه میکنند.

3) منافع ملی پوشش ظاهرا عامه پسندی است برای اینکه از منافع واقعی بخشهای مختلف مردم در جامعه صحبت نشود. برای مثال میشود فهمید منافع کارگر به چه چیز واقعی رجوع میکند. منافع مردم تحت ستم ملی چیست؟ زنان چه منافعی دارند؟ منافع طبقه سرمایه دار به چه چیزی اشاره دارد؟ اما معلوم نیست منافع ملی به چه چیزی رجوع میکند. به کدامیک از منافع بالا اشاره میکند. کدام را مورد تاکید قرار میدهد. کدامش را زیر پا میگذارد.

4) در ایران به خاطر نقش ویرانگر و مخرب حاکمیت اسلامی، ایدئولوژی اسلامی مورد انزجار بخش اعظم مردم است و سرمایه گذاری روی ناسیونالیسم روی بورس است. تلاش میشود مردمی که میخواهند از چاه ایدئولوژی اسلامی و حکومت اسلامی رها بشوند به چاله ناسیونالیسم بیافتند.

به خاطر این چهار دلیل است که من این بحث را انتخاب کرده ام. یعنی این بحث کاملا مربوط است به اپوزیسیون و آسیبی که اپوزیسیون ناسیونالیست میتواند به جنبش واقعی مردم برای رهایی از نکبت اسلامی بزند.

**بازی جمهوری اسلامی با کارت "منافع ملی"**

خود جمهوری اسلامی با کارت منافع ملی دارد منظما بازی میکند. سران حکومتی که منفعتی جز چپاول ثروت مردم محروم را نمیشناسند مدتهاست به عنوان مدافع سرسخت ملت و میهن و سرزمین و منافع ملی ظاهر میشوند. رئیس جمهوری که همه اش بالای چاه چمکران منتظر ظهور امام زمان بود یکباره لوح کورش را از لندن به ایران می آورد، چفیه اسلامی بر میدارد و به پاسارگاد میرود و این چفیه را بر گردن سرباز هخامنشی و کاوه آهنگر می اندازد و عکس میگیرد و یکپارچه ناسیونالیست ظاهر میشود.

وقتی نشریه نشنال جئوگرافیک (National Geographic) به هر دلیل سیاسی درمقابل عبارت خلیج فارس داخل پرانتز کلمه "عربی" مینویسد، رفسنجانی، احمدی نژاد و طیف وسیعی از ناسیونالیستهای اپوزیسیون کنار هم می ایستند و درباره "خلیج نیلگون فارس و نگین ابوموسی" باهم رجزمیخوانند که گویا برای گرفتن ابوموسی "باید از دریای خون رد شد"! اما همینهایی که حکومت میکنند، "برادران قاچاقچی" احمدی نژاد، همانوقت که ناسیونالیستها سمفونی خلیج فارس درست میکردند، از طریق اسکله های قاچاق در خلیج فارس داشتند کرور کرور پول به جیب میزدند. میخواهم بگویم که تحت پوشش ظاهر هیجانی منافع ملی و خلیج فارس منافع واقعی اقلیت میلیاردر حاکم در ایران را پیش میبرند.

در یک جمله باید گفت که کفگیر ایدئولوژی اسلامی به ته دیگ خورده است و حالا اسلامیون حاکم به جنبش ناسیونالیستی متوسل شده اند.

**جنبش ملی - اسلامی و منافع ملی**

از جنبش ملی اسلامی منظورم آن خانواده بزرگی است که به نام اصلاحات همیشه در خدمت ارتجاع بوده اند. با دستاوردهای فرهنگی غرب ضدیت دارند و تمام مشکل سیاسیشان در جامعه ایران انحصار طلبی ولی فقیه است. اگر ولی فقیه انحصار را کنار بگذارد و اینها را در سفره چپاول شریک کند دیگر مشکلی ندارند. اینها از دوران مشروطیت کنار هم بوده اند و در چند دهه گذشته سر هر بزنگاه سیاسی فورا حضور به هم رسانده اند. در سرکار آمدن خمینی نقش فعال داشتند و در تداوم حکومتش هم به نام اصلاح طلب نقش فعال دارند. کافی است آخوندی عمامه اش را کج بگذارد و در سازمان ملل از دیالوگ تمدنها صحبت تا این جماعت زیر عبایش جمع شوند. از ادبایی مثل جلال آل احمد تا جبهه ملی تا اکثریت و حزب توده و شیرین عبادی و تعداد زیاد دیگری را میشود نام برد که عضو این خانواده هستند.

جبهه ملی وقتی خمینی به ایران باز میگشت بشارتنامه ای را منتشر کرد که در آن بشارتنامه به نظرم به خوبی محتوای سیاسی، اخلاقیات و تلقی جماعت ملی اسلامی از زندگی سیاسی را منعکس میکند. جبهه ملی در آن بشارتنامه، خمینی این هیولای اسلامی را با القابی شبیه ندای مبارک رهایی واستقلال، تجسم آرمانهای یک "ملت" تاریخی، خورشیدی که امانت شرق در غرب بود که یکباره از غرب طلوع میکند مورد خطاب قرار داد.

**ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی و منافع ملی**

ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی در اپوزیسیون چه برخوردی به "منافع ملی" دارد؟ در پیش ناسیونالیسم عظمت طلب ایرانی "منافع ملی" آنقدر مقدس است که حتی نیروهای سرنگونی طلب از این صف حاضرند به نام آن در صف جمهوری اسلامی قرار بگیرند.

دو مثال خیلی روشن در این مورد:

مثال اول، در جریان جنگ ایران و عراق رضا پهلوی اعلام کرد میخواهد در نقش خلبان در خدمت جمهوری اسلامی قرار گیرد. میدانم خیلیها ممکن است بگویند خوب مملکت در خطر است و خیلی هم کار خوبی کرده است. در ادامه بحثم روشن خواهم کرد که این نوع حمایتها، این نوع قرار گرفتنها در کنار جمهوری اسلامی به بهانه اینکه ممکن است حمله بشود فقط به تداوم حکومت اسلامی کمک کرده است.

مثال دوم، در جریان جنجال حمله آمریکا به ایران داریوش همایون مشروطه خواه علنا گفت که "در چنان صورتی در پشت همین حکومتی که به خون ما تشنه است خواهیم ایستاد."

به این معنا ناسیونالیسم خطر بعدی است. حکومت اسلامی و بخشهایی از اپوزیسیون تلاش میکنند ایدئولوژی اسلامی را که یک چسب ایدئولوژیک برای یک دوره بود و الان دیگر نیست با یک ایدئولوژی دیگر جایگزین کنند و بنیاد طبقاتی آن جامعه را حفظ کنند. به نظرشان ناسیونالیسم چون در اپوزیسیون است الان میتواند چسب ایدئولوژیک خوبی برای دوره بعد باشد و بالاخره اگر اینها رفتند بنیادهای نظام سابق سرجایش بماند و عده دیگری بیایند روی همان بنیادها حکومت کنند.

اما به نظرم نباید پتانسیل اعتراضی پیشرو، پتانسیل مردمی که برابری و آزادی در ایران میخواهند را دست کم گرفت. دیروز هم در صحبتهای کوتاهی که در بخش سئوالات مطرح کردم گفتم که یک نسل بزرگ از کارگران در ایران دارند بدون تعطیل برای معیشت و منزلت و کرامت انسانیشان مبارزه میکنند. همین دیروز کارگران در مقابل مجلس جمع شده بودند و دیدیم در آنجا چه اتفاقی افتاد و چگونه از حرمت خودشان در مقابل میلیاردهای اسلامی حاکم دفاع میکنند. هر روز در ایران اعتصاب جریان دارد و خوشبختانه در صف کارگرانی که اعتراض و مبارزه میکنند ویروس ناسیونالیسم جایی پیدا نکرده است. نسل جوان پیشرو و آگاه و علاقمند به دستاوردهای پیشرفته فرهنگی غرب دارد جنگی همه روزه با حکومت اسلامی، با شریعت اسلامی، با سنتهای عقب مانده پیش میبرد برای اینکه میخواهد از لحاظ فرهنگی خلاص شود؛ زنان در حال جنگ و گریز شبانه روزی با خشنترین شبکه های پلیس اخلاقی هستند و واقعا حکومت اسلامی را به وضعیت بدی انداخته اند؛ جنبشی بزرگ علیه اعدام در جریان است؛ درجامعه ای که حکومت اسلامی حاکم است و سعی کرده همه را به همدیگر بدبین کند و جامعه را از لحاظ اخلاقی قرنها به عقب بکشد، انسانی ترین جنبشها در دفاع از کودکان، در حمایت از حیوانات و برای نجات محیط زیست در جریان است. شرایط و زمینه و فضا جلوتر از آن چیزی است که جریانات ناسیونالیست در اپوزیسیون بتوانند جامعه را به عقب برگردانند.

**ناسیونالیسم قومپرست و منافع ملی**

فراموش نکنیم که درمقابل ناسیونالیسم عظمت طلب، ناسیونالیسم دیگری فعال است به نام ناسیونالیسم قومپرست. ادعایشان متفاوت است. اینکه به قول خودشان در مقابل ناسیونالیسم عظمت طلب و فارس هستند. تمام تلاش اینها این است که از آب گل آلود ماهی بگیرند، تا میتوانند مردم را به ترک و فارس و بلوچ و عرب و غیره تقسیم کنند، در میان مردم نفرت و کینه و خشونت شکل دهند برای اینکه دکان سیاسی خودشان را فقط زمانی میتوانند راه بیاندازند که بین مردم نفرت و کینه و خشونت بوجود بیاید، زمانی که مردم به خودشان به عنوان انسان و شهروند با حقوق برابر نگه نکنند، خودشان را برتر از باصطلاح قوم بغل دستی بدانند. فقط در چنین شرایطی ناسیونالیستهای قوم پرست میتوانند دکان دونبش باز کنند و بخشی از ایران را جدا کنند تا سرمایه داران بومی و محلی و خودی، "هم میهن" و "ملت" خودی را چپاول کنند. این بخش ناسیونالیسم که در تقابل با ناسیونالیسم ایرانی است از نقطه نظر عقب کشیدن جامعه هیچ فرقی با ناسیونالیسم عظمت طلب ندارد.

اجازه بدهید بحث را با مکثی کوتاه در باره دو جزء عبارت "منافع ملی" ادامه بدهم:

**1) "ملت"**

ملت" چیست که "منافع ملی" اش قرار است تعریف شود؟ آیا "ملت" یک پدیده عینی و قابل تعریف با معیارهای جهانشمول است یا یک پدیده سیاسی - ایدئولوژیک است که جنبشهای سیاسی در مهندسی و ساختن آن نقش دارند؟

صاحبنطران معتبری علامت سئوال قابل تاملی در مقابل مقوله "ملت" از نقطه نظر اعتبار ابژکتیو آن گذاشته اند. هر کدام از معیارهای شناخته شده و معمول در باره "ملت" بودن یک جمعیت معین مثل سرزمین و تاریخ و مذهب و  فرهنگ و زبان مشترک را در نظر بگیریم موجودیت خیلی از "ملت"ها که همین الان "ملت" محسوب میشوند زیر سئوال میروند.

برای مثال با معیار زبان بخش مهمی از مردم کانادا و آمریکا و انگلستان باید یک "ملت" باشند و نه سه "ملت" و مردم فرانسوی زبان ایالت کبک در کانادا باید جزو ملت فرانسه محسوب شود نه کانادا. با معیار مذهب معلوم نیست چرا همه مسیحیان یک ملت نیستند. یا چرا همه مسلمانان یک "ملت" محسوب نمیشوند و در میان "ملت"های متعدد پراکنده اند؟

البته این بحثهای ظاهرا آکادمیک هنوز مهم نیستند. مهم جنبه سیاسی بحث مربوط به ملت، تمامیت ارضی، استقلال و تجزیه است که مشخصا به آینده ایران مربوط است.

"ملت"ها محصول سیاسی و تاریخی جنبشهای ناسیونالیستی هستند که "ملت"هایی را از بین میبرند و "ملت"های جدیدی را منظما بوجود میاوردند.

قریب یک و نیم قرن پیش 32 کشور و ملت وجود داشت. اکنون 196 کشور موجودیت سیاسی دارند. یعنی تقریبا هر سال یک کشور جدید متولد شده است. خیلی از این کشورها در جنگ جهانی اول با فروپاشی امپراطوری عثمانی توسط دول پیروز غرب با گماردن شیخها بر سرزمینهایی شکل گرفته اند و ملتهای جدید بوجود آمده اند. میدانیم که در "دمکراسی خاورمیانه بزرگ" آمریکا و غرب، قرار بود این ملتها دوباره تغییر یابند و الان می بینیم این جوامع را به چه جهنمی تبدیل کرده اند.

تا آنجا که به "آسیب شناسی اپوزیسیون" ناسیونالیست مربوط است طرح این نکات به دلایل پایه ای تری هم مطرح است. امروز سرمایه داری جهانی - امریکا و سایر دول غرب اروپا - مخصوصا بعد از بحران اقتصادی اخیر و بحران و شکست سیاستهای آمریکا و غرب در خاورمیانه و منطقه به یک تعرض همه جانبه به حقوق شهروندی دست زده اند. برخلاف قرن هجده و انقلاب کبیر فرانسه که سرمایه داری به عنوان یک نیروی پیشرو در مقابل فئودالیسم و جوامع عقب مانده نقش پیشرو ایفا میکرد، الان خود سرمایه داری تعرضی عظیم به حقوق شهروندی و فردی شروع کرده است و با وسعت تمام پیش میبرد. اینجا لازم است اشاره کنیم به اروپا و وضعیتی که بر سر مهاجرین آوردند، مهاجرین که گویا متعلق به اقوام و ملتهای دیگر هستند و به عنوان شهروند درجه دوم محسوب میشوند. لازم است اشاره کنیم به نسبیت فرهنگی که به عنوان یک تئوری ارتجاعی و عقب مانده پوششی برای دول غرب بوده و هست که براساس آن به امامان جمعه اعزامی از عربستان سعودی و جمهوری اسلامی در قلب این کشورها امکان دادند مسجد درست کنند و مغزشویی کنند. محله مولنبیک در شش کیلومتری اتحادیه اروپا قرار دارد که بعدا معلوم شد تروریستهای اسلامی که در فرانسه به ترور دست زدند از آنجا آمده بودند. بعدا معلوم شد که چهل تا مسجد در این محله بوده است و امام جمعه های گردن کلفتی از عربستان پول میگرفتند و در آنجا تروریست تربیت میکردند. حتی در بعضی از خیابانهای این محله امر به معروف و نهی از منکر میشده است. و همه اینها تحت پوشش نسبیت فرهنگی و مولتی کالچرالیسم پیش میرفته و اینکه مردم فرهنگشان متفاوت است و محترم است! میخواهم بگویم که به طور واقعی هم این مهم است که در مقابل تقسیم بندی انسانها به هر بهانه ای باید بحث متقابلی را گذاشت.

در سطح منطقه ای، همین دول غرب بر ویرانه های باقیمانده از عملیات "شاک اند آو" در عراق اعجوبه ای سیاسی به نام "دمکراسی های قومی- مذهبی" بپا کردند و در این کشور دیگر شهروند و انسان و بشر و فرد معنا ندارد. به جایش مسلمان و مسیحی و شیعه و سنی و کرد و عرب و غیره جایگزین کرده اند و این تصویر عقب مانده و فئودالی را به جامعه تحمیل کرده اند. البته در همان عراق که این وضعیت را تحمیل کرده اند مردم مخصوصا زنان اخیرا به خیابانها آمدند و در میان بلبشوی سیاسی که برایشان درست کرده اند شعار "نه سنی، نه شیعی، مدنی، مدنی" دادند.

**2) "منافع ملی" چیست و چه کسانی آن را تعیین میکنند؟**

منافع ملی معمولا اسم رمز منافع اقلیتی از جامعه است. آیا غیر از این است که حتی در دمکراسیهای غربی هم نه حتی کل طبقه حاکم بلکه آن گروهبندی مالی، بانکی و اقتصادی درون طبقه ای که موقعیت مسلط تر و غالب تر دارد تعیین میکند چه تصمیمی "منافع ملی" را تامین میکند که معمولا منافع خودشان است؟

در تراژدی غم انگیز عراق دول غرب روز روشن به مردم دروغ گفتند که دست صدام بر روی ماشه سلاحهای کشتار جمعی است و یک خطر فوری برای بشریت و البته منافع ملی آمریکاست. عراق را به ویرانه ای تبدیل کردند که از هر منفذش هیولاهای آدمکشی مثل زرقاوی و البغدادی بیرون میزند.

**حقوق شهروندی**

به نظرم در مقابل تقسیم انسانها به ملتها، در مقابل منافع ملی باید حقوق روشن شهروندی را برجسته کرد.

پیش فرض من این است که در نظامی که سود محور است نه نیازهای انسان، در نظامی که که معیشت اکثریت مردم به دستمزد گره زده شده نمیتوان از خوراک و پوشاک و مسکن و آموزش و تفریح خوب برای همه مردم صحبت کرد. نمیتوان در اقتصاد پای انسانها را به زنجیر مزد گره زد و بعد گفت شما آزادید خوب بخورید، خوب بپوشید، خوب مسافرت کنید و استراحت و تفریح کنید. این یک تناقض است. این دروغ تاریخی نظامی است که بنیادش بر اسیر و برده بودن اکثریت جامعه به دستمزد و فروش نیروی کارشان به صاحبان میلیاردی سرمایه هاست.

با این پیشفرض چند تا نکته را میخواهم بگویم که در این بحث مهم هستند و در همین نظام سرمایه داری هم باید برای تحققشان مبارزه و تلاش کرد.

1. حقوق و آزادى هاى سياسى و مدنى نباید با هیچ قید و شرطی از جمله موقعیت اقتصادی، جنسيت و گرایش جنسی، تعلقات ملى و مذهبى، باورهای سیاسی و غيره محدود شود.
2. نه تنها مذهب بلکه هیچ ایدئولوژی و هیچگونه تعلق ملی نباید نقشی در حاکمیت، آموزش و پروش و قوانین داشته باشد.
3. نقد از همه جوانب سياسى، فرهنگى و اخلاقى و مذهبی و ايدئولوژيکى و مخصوصا "مقدسات" باید بدون قید و شرط آزاد باشد. جامعه مقدسات نباید داشته باشد. نه مذهب، نه خدا، نه پرچم، نه میهن، نه تمامیت ارضی، نه استقلال، نه جدایی. اگر چیزی مقدس است فقط انسان و رهایی انسان و رفاه انسان و آرامش انسان و سعادت انسان است. من با این تصویر به جامعه نگاه میکنم و براین مبنا آخر بحثم نظرم را در باره جدایی یا ماندن یا تمامیت ارضی خواهم گفت.
4. شریعت و سنت و هر چیزی که نافی برابری کامل زنان در حقوق شهروندی است نباید کوچکترین جایی در قوانین جامعه داشته باشد.
5. اعدام یک قتل عمد دولتی است و باید بدون قید و شرط ممنوع شود. نه اینکه به نام سیاسی اعدام نکنند اما معتادان را کرور کرور اعدام کنند و هیچکس هم نفس نکشد. دقت کنید. در خارج کشور کسی به اعدام معتادین اعتراض میکند؟ نه، یکبار به قلب و روح و زندگی این انسانها تعرض شده است و این انسانها که راه نجاتی ندارند به خودشان تعرض کرده اند و معتاد شده اند، یک بار دیگرهم در جامعه با اعدام به زندگی آنها تعرض میکنند. حکومت اسلامی قربانیشان میکند. اعدام بدون هیچ قید و شرعی باید ممنوع شود.
6. در عرصه حقوق کارگری، در جامعه سرمایه داری خیلی روشن است که از نظر من که عضو یک حزب سیاسی هستم که تمام تفکرم برمبنای نقد سرمایه داری است یک قانون کار پیشرو یک توهم است. اما تا زمانیکه نظام سرمایه داری هست باید برای تحمیل حق تشکل واعتصاب که مهمترین ابزار کارگر برای دفاع ازجان و زندگی و معیشتش است، تعیین دستمزد تا سطح تامین یک زندگی انسانی و مرفه برای کارگران و همه مردم باید مبارزه کرد. اینها نباید به هیچ اما و اگری از جمله منافع ملی و "اقتصاد در خطر است" و "منفعت ملت در خطر است" گره بخورد.

**ستم ملی، تمامیت ارضی و تجزیه طلبی**

آخرین نکته که کاملا به موضوع مربوط است تمامیت ارضی و تجزیه طلبی است.

تبعیض بر اساس ملیت و قومیت یک تبعیض دیرینه است که از دوران سلطنت به ارث رسیده است. یک پادشاه، یک مذهب، یک دین، یک کشور را رضاشاه آورد و کاملا هم روشن بود که از لحاظ اقتصاد سیاسی چرا این کار را میکرد. میخواست در مقابل جامعه فئودالی جامعه ایران را به عنوان یک کشور یک پارچه زیر نظام سرمایه داری شکل بدهد. این به ستمهایی در جامعه ایران منجر شد از جمله ستم ملی که ستمی دیرینه است و بنیادش در سلطنت پهلوی ریخته شد و حکومت اسلامی هم ادامه میدهد. پایان دادن به این تبعیض یک رکن مهم فعالیت هر اپوزیسیونی باید باشد که مساله اش رهایی کل جامعه است.

پاسخ ناسیونالیسم ایرانی به این ستم چیست؟ چرخاندن شمشیر تجزیه طلبی بالای سر هر حرکت عدالت طلبانه در هر گوشه ای از ایران. خمینی از بنی صدر خواست پوتینهایش را به پایش کند و کردستان را به خون کشید چون مردم کردستان نمیخواستند حکومت خمینی را بپذیرند بنی صدر پوتین به پایش پوشید و دیدیم که چه جناتی درکردستان مرتکب شد.

پاسخ ناسیونالیسم قومی از جمله ناسیونالیسم ترک به ستم ملی چیست؟ ایجاد کینه ونفرت میان مردم. همین الان ناسیونالیستهای ترک یک صفحه فیسبوک راه انداخته اند و در آن رسما از پاکسازی قومی فارسها، ارمنیها ومخصوصا کردها صحبت میکنند. مشخصا دارند پاکسازی قومی و این نوع کلمات را به کار میبرند. حتی اعلام میکنند که باید محل کار کردها را که آمده اند خاک پاک آذربایجان را بگیرند باید به شماره اطلاعات (!) خبر داد. اینها بوی خون میدهند و خطرناک هستند.

برای اولی (یعنی ناسیونالیسم عظمت طلب) تمامیت ارضی مقدس است. برای دومی (ناسیونالیسم قوم پرست) هم استقلال و تجزیه و جداکردن بخشی از خاک ایران.

پاسخ ما چیست؟ چه چیزی مقدس است؟ من گفتم هیچ چیز نباید مقدس باشد. چون وقتی چیزی مقدس بالای سر مردم قرار میدهید یعنی دارید نشان میدهید که زمینه سرکوب بعدی با این مقدسات قرار است شروع شود.

از نظر ما پاسخ روشن است. زندگی همه ما به عنوان شهروند آزاد و برابر در کنار هم. به نظر ما زندگی در چوبهای جغرافیایی وسیعتر با حقوق شهروندی برابر به تقسیم انسانها بر هر مبنایی ترجیح دارد. اما سئوال این است که اگر تحریکات ناسیونالیستی باهر سابقه ای توانسته باشد با کاشتن تخم نفرت و کینه ملی بین مردم زندگی مشترک بخشهایی از مردم را غیر ممکن کند، آنگاه باید آن مردم حق داشته باشند در یک رفراندم آزاد در باره ماندن یا جدا شدن تصمیم بگیرند. باید تلاش کرد مردم تحت ستم ملی ماندن در چهارچوب بزرگتر البته به شرطی که حقوق برابر شهروندی برایشان تضمین شود انتخاب کنند. اما اگر جدا شدن را انتخاب کردند هیچ دولتی، هیچ مقامی نباید حق داشته باشد به نام تجزیه طلبی به آن مردم لشکر کشی کند.

در کانادا دیدیم این اتفاق افتاد. متمدنانه و مدرن برخورد کردند و ایالت کبک جدا هم نشد.

از نظر ما هدف این است که انسانها در دنیایی که در آن اصالت انسان، آزادی، برابری و رفاه برای همه - بدون کوچکترین استثناء و تبعیضی - بر همه هویتهای ساختگی مذهبی، ایدئولوژیک، قومی و ملی سایه بیافکند زندگی کنند. دنیایی که در ترانه جادوانه "تصور کن" به تصویر کشیده شده است: دنیایی که در آن نه جهنمی زیر پایمان، نه بهشتی بالای سرمان، نه مرزی میانمان هست. دنیایی که در آن همه ما، همه انسانها شریک همه نعمات زندگی هستیم! \*

توضیح: این متن پیش نویس سخنرانی برای ارائه در میز گرد "آینده ایران" است که من به عنوان یکی از سخنرانان و پانلیستها در آن شرکت داشتم. با این توضیح که در جریان سخنرانی در عین حالیکه بخش اصلی پیشنویس را ارائه کردم اما نکاتی کم و زیاد شد. متن فعلی در برگیرنده آن نکات هم هست که از فایل صوتی پیاده کرده و بر متن پیش نویس اضافه کرده ام.